بوستان سعدی

ناصح، محمد علی

ترا سدیأ جوج کفر از زرست‏ نه روئین چو دیوار اسکندرست

تو بازر گردیأ جوج کفر کشیدهء که بقلمرو اسلام نتواند تاخت و آن باره مانند سد اسکندر نیست که از روی(در نسخهء دیگر بجای روئین سنگین نوشته‏اند و هر دو درست مینمایند)یا سنگ ساخته‏اند-میدانیم که اتابک ابو بکر هدایا و خواسته‏ ورز بسیار بنزد هلاکوخان فرستاد و اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرد و بفرمان خان‏ مغول بحکومت فارس باقی ماند.

زبان آوری کاندرین امن و داد سپاست نگوید زبانش مباد

هر فصیح و سخنور که درین آرامش و عدل که بتدبیر و همت تو در کشور دیده میشود ترانستاید بیزبان و لال باد

زهی بحر بخشایش و کان وجود که مستتظهر نداز وجودت وجود

خوشا تو(آفرین بر تو)دریای بخشودن و معدن بخشش که موجودات‏ باشندگان خلق بوجود تو قوی پشت و آسوده دلند.

برون بینم اوصاف شاه از حساب‏ نگنجد درین تنگ میدان کتاب اوصاف پسندیده و نعوت حمیدهء پادشاه را بیش از شماروبیحد و افزون از حساب مینگرم و این دفتر خرد و کوچک،تنگ عرصه و محدود،گنجایش بیان آن‏ معانی را ندارد.

گر آن جمله را سعدی انشا کند مگر دفتری دیگر املا کند

اگر سعدی بخواهد سراسر آن اوصاف را بنگارد باید کتابی دیگر بتحریر آرد تقریر کند یا بنویسد.

فرو ماندم از شکر چندین کرم‏ همان به که دست دعا گسترم

این مردمیهای بی‏اندازه را سپاس نتوانم گزارد و در آن درمانده‏ام بهتر آنکه دست بدعا برارم.

جهانت بکام و فلک یار باد جهان آفرینت نگهدار باد

گردش گیتی موافق مقصود و سیر سپهر یاری ده و مددگار و خالق و آفرینندهء عالم هستی از حوادث حافظ و نگاهبان تو باد.

بلند اخترت عالم افروخته‏ زوال اختر دشمنت سوخته

ستارهء بلند و اوج گرای طالع تو جهان افزو باد و آتش فنا و نیستی کوکب‏ بخت خصم و مخالف ترا بسوزاناد-سید حسین غبار همدانی می‏گوید:

از بس که سوخت کوکب بختم در آسمان‏ آتش فضای خانهء کروبیان گرفت‏ غم از گردش روزگارت مباد وزاندیشه بر دل غبارت مباد

گشت جهان دلت را آزرده مکناد و باندیشه‏های جانفرسا و غصه‏های‏ روانگاه گرد ملال بر خاطرت منیشیناد.

که بر خاطر پادشاهان غمی‏ پریشان کند خاطر عالمی

زیرا اندوهی که بر ضمیر شهریاران روی آرد جهانی را آشفته دل و پریشان- خاطر سازد.

دل و کشورت جمع و معمور باد زملکت پراکندگی دور باد

خاطرت مجموع و آسوده و ملکت آباد باد و دست تفرقه هرگز بدامنش مرساد.

تنت باد پیوسته چون دین درست‏ بداندیش را دل چو تدبیر سست

هم بدان آئین که دین تو درست و بکمالست پیکرت نیز همواره بسلامت‏ باد و همچنان‏که دشمن بدسگال ترا تدبیر سست و رأی نابسامانست دل وی نیز بیمناک و ترسان و از فراغت و جمعیت خاطر بی‏بهره باد

درونت بتأیید حق شاد باد دل و دین و اقلیمت آباد باد

تکرار معانی مابقست.

جهان آفرین بر تو رحمت کناد دگر هرچه گویم فسانه‏ست و باد

آفریدگار گیتی ترا ببخشایاد و بنظر عنایت ملحوظ دارد و هرچه جزین‏ بگویم قصهء واهی خواندن و باد پیمودنست.

همینت پس از کردگار مجید که توفیق خیرت بود بر مزید

ترا از موهبت بزرگ آفریدگار جهان همین بس که روز افزون باعمال‏ حسنات و کارهای نیک توفیق یابی و مؤید باشی.

نرفت از جهان سعدزنگی بدرد که چون تو خلف نامبردار کرد

سعدزنگی،پدر تو بحسرت از جهان نرفت و با غم و اندوه جان نسپرد زیرا فرزند شایسته و خلفی صالح چون ترا پاسدار و حافظ نام نیک و ذکر جمیل خود ساخت و بجانشینی خود برگزید.

تذکار:

در شماره دهم دو اشتباه چاپی در این مقاله راه یافته خواهشمند است تصحیح فرمائید.

صحیح‏\غلط

صفحهء 11\سطر 13\حوالیه‏\حواله

صفحهء11\سطر14\بالسکر\باکلسر